

جامعه‌شناسی احزاب سیاسی

(مطالعه‌ای در مورد گرایش‌های الیگارش‌ی در دموکراسیها)

با ویرایش جدید

تر:

ربرت میخلز

با مقدمه‌ای از رنه رومن

ترجمه:

دکتر احمد نقیب‌زاده

استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

نشر قومس

Michels, Robert

میشلس، روبرت، ۱۸۷۶-۱۹۳۶

جامعه‌شناسی احزاب سیاسی: (مطالعه در مورد گرایشهای الیگارشیک در دموکراسیها) / اثر روبرت میخلز، با مقدمه‌ای از رنه رمون؛ ترجمه احمد نقیب زاده؛ ویراستار مهدی عباسی. [ویراست ۲]. - تهران: قومس، ۱۳۸۱. ۲۴۷ ص.

ISBN: 964-5516-61-7

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیما این کتاب قبلاً تحت عنوان «احزاب سیاسی تحقیق جامعه‌شناسی گرایشهای تنفذ سالارانه در دموکراسی معاصر» و «جامعه‌شناسی احزاب» منتشر شده است.

Zur Sociologie des Partewesens=Les partis

عنوان اصلی: Politiques: Essai sur les tendances oligarchiques des democracies.

چاپ دوم: ۱۳۸۴

نمایه.

۱. حزبهای سیاسی. دموکراسی. الف، نقیب‌زاده، احمد، ۱۳۳۲ -، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: مطالعه‌ای در مورد گرایشهای الیگارشیک در دموکراسیها. د. عنوان: احزاب سیاسی تحقیق جامعه‌شناسی گرایشهای تنفذ سالارانه در دموکراسی معاصر. ه. عنوان: جامعه‌شناسی احزاب.

۳۲۴/۲

ج ۳ الف ۹۹/م JFV۹۹

۸۰-۱۷۸۵

کتابخانه ملی ایران

- نام کتاب : جامعه‌شناسی احزاب سیاسی
- مؤلف : رُبرت میخلز
- مترجم : دکتر احمد نقیب زاده
- ویراستار : مهدی عباسی
- طرح جلد : محدثه موسوی
- نوبت چاپ : سوم
- سال چاپ : ۱۳۹۲
- شمارگان : ۱۰۰۰ جلد
- قیمت : ۱۰۰۰۰ تومان
- چاپ و صحافی : سعید دانش
- شابک : ۹۶۴-۵۵۱۶-۶۱-۷
- ناشر : نشر قومس - تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، پانزدهم تیر از چهارراه لبافی‌نژاد، کوچه بهار، شماره ۱۱ صندوق پستی ۱۳۹۱-۱۳۱۴۵
- تلفن و نمابر : ۶۶۴۷۰۱۶۲ - ۶۶۴۷۰۱۵۳ - ۶۶۹۳۲۷۹۷ - ۶۶۹۱۳۱۰۵۵
- نشانی اینترنتی نشر قومس : www.ghoomes.com

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم	۵
مقدمه زنه رمون	۷
مقدمه نویسنده بر برگردان فرانسوی کتاب	۱۵

بخش اول

رؤسا در سازمان‌های دموکراتیک	۱۹
الف - علل تعیین‌کننده فنی و اداری	۲۱
فصل اول. سازمان به عنوان یک ضرورت	۲۱
فصل دوم. عدم امکان فنی و عملی حکومت مستقیم مردم	۲۲
فصل سوم. حزب دموکراتیک جدید به مثابه یک حزب رزمنده «میلیتانیسم»	۳۲
ب - عوامل تعیین‌کننده روانی	۳۵
فصل اول. حق معنوی نمایندگی	۳۵
فصل دوم. نیاز توده‌ها به داشتن رئیس	۳۷
فصل سوم. حق شناسی سیاسی توده‌ها	۴۳
فصل چهارم. نیاز توده‌ها به ابراز احترام و تحسین	۴۴
فصل پنجم. ویژگیهای جنبی رؤسا	۴۹
ج - عوامل هوشی	۵۵
فصل اول. برتری هوشی روسای حرفه‌ای و عدم صلاحیت واقعی و ظاهری توده‌ها	۵۵

بخش دوم

ویژگی سلطه‌گر رؤسا	۶۱
فصل اول. ثبات رؤسا	۶۳
فصل دوم. قدرت مالی رؤسا و حزب	۷۰
فصل سوم. رؤسا و مطبوعات	۸۴
فصل چهارم. طرز فکر رؤسا درباره توده‌ها	۸۶
فصل پنجم. نبرد قدرت در بین رؤسا	۹۵
فصل ششم. دیوانسالاری و گرایش‌های تمرکزگرایی و تمرکززدایی	۱۰۵

بخش سوم

- ۱۱۵..... اعمال قدرت و تأثیر روانی آن بر رؤسا
- ۱۱۷..... فصل اول. دگر دیسی روانی رؤسا
- ۱۲۱..... فصل دوم. ایدئولوژی بنیادینست
- ۱۲۸..... فصل سوم. یکی شدن حزب و رئیس: «حزب یعنی من»

بخش چهارم

- ۱۳۱..... تحلیل وضعیت اجتماعی رؤسا
- ۱۳۳..... فصل اول. ببرد طبقاتی و تأثیر قاطع آن بر بورژوازی
- ۱۳۹..... فصل دوم. رؤسای سوسیالیست برخاسته از طبقه بورژوا
- ۱۵۳..... فصل سوم. دگرگونیهای اجتماعی برآمده از سازمان
- ۱۶۲..... فصل چهارم. نیاز به تمایزگذاری در طبقه کارگر
- ۱۶۷..... فصل پنجم. رؤسای کارگری برخاسته از طبقه کارگر
- ۱۷۹..... فصل ششم. احزاب کارگری و به اصطلاح مسئله روشنفکران

بخش پنجم

- ۱۸۷..... تلاشی در جهت تحدید قدرت رؤسا
- ۱۸۹..... فصل اول. همه‌پرسی
- ۱۹۲..... فصل دوم. رو بر تافتن از اصل خویش
- ۱۹۵..... فصل سوم. بازدارندگی از طریق سندیکالیسم
- ۲۰۲..... فصل چهارم. بازدارندگی از طریق هرج و مرج (آنارشیسیم)

بخش ششم

- ۲۰۷..... گرایش به الیگارشسی در سازمان‌ها
- ۲۰۹..... فصل اول. پایه محافظه‌کاری سازمان
- ۲۱۵..... فصل دوم. دموکراسی و قانون آهنین الیگارشسی
- ۲۲۶..... فصل سوم. ملاحظات نهایی
- ۲۳۵..... نمایه

به نام خداوند جان و خرد

پیشگفتار مترجم

مشاهدات مستقیم و نکته‌سنجی‌های عمیق این کتاب، بسیاری از واقعیات اجتماعی را که در لفافه‌های پی‌ریخته‌ایدنولوژی‌های جزمگرا از چشم‌ها پنهان می‌مانند، برملا می‌سازد و با ارائه مدارک و نمونه‌های غیرقابل انکار راه را بر توجیه‌کنندگان و بندگان عقیدتی می‌بندد. اگر لحن یکتواخت و گاه تکراری مؤلف، خواننده را آزرده نکند، کتاب حاضر می‌تواند دقایقی از جامعه‌شناسی، روانشناسی اجتماعی و سیاست را بر وی عرضه کند که شاید در هیچ کتاب دیگری نتواند به این صراحت بدانها دست یابد. با وجود مقدمه استاد رنه رمون جایز نمی‌دانم که بیش از این به تفصیل پردازم تمام مطالب داخل [] از مترجم است.

احمد نقیب‌زاده

استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

ماشینهای بزرگ سیاسی به تدریج به انحصار یک طبقه حرفه‌ای در می‌آید که خود، از اعضای فعال حزب خلق ید به عمل می‌آورد. آنچه وجود این طبقه را اجتناب‌ناپذیر می‌گرداند شناخت و تجربیات اوست. آگاهی این طبقه به فنون داخلی حزب و مهارتش در استفاده از قواعد، او را از واژگون شدن به وسیله اکثریت مصون می‌دارد و بدینسان این طبقه به تغییرناپذیری تقریباً مطلقی دست می‌یابد. جایگزینی اعضای این طبقه فقط بر اثر کهولت پیش می‌آید و جایگزینی نسلی بوسیله نسل دیگر در این مورد کم اتفاق می‌افتد. تمرکز اداری تمام ابتهکراتی را که می‌تواند از پائین سرششمه گیرد در نطفه خفه می‌کند. رهبران حاکم در نهایت موفق می‌شوند جریان‌های حاد مخالف را یا از طریق جذب سردمداران آنها یا از طریق اخراج و طرد آنها از بین ببرند. بدین نحو امکان هرگونه نوآوری عمومی همچون تجدید سازمان، از اصل منتفی است. دموکراسی که به معنای مشارکت عموم در امر رهبری است بدینسان در درون احزاب از تحقق باز می‌ماند. این تباهی نتیجه دیگری نیز بدنبال دارد که میشل در حاشیه بدان اشاره می‌کند، و آن اینکه احزابی که در آغاز خود را انقلابی معرفی می‌کنند به جای آن که به صورت ابزار تغییرات کلی در جامعه باقی بمانند به سوی «نودولتی»^(۱) شدن در می‌سپارند. آنها کم کم جذب رژیم شده و به صورت سازمانی مخالف در قالب قانون اساسی در می‌آیند.

ربرت میشل خود را به ملاحظه این جریان محدود نمی‌کند بلکه به دنبال یافتن علل آن نیز هست. چه چیز سبب می‌شود که تمامی احزاب دموکراتیک قدم در راهی بگذارند که خلاف میل قلبی آنها است؟ آیا باید مسؤولیت را به گردن بدجنسی ذاتی انسان انداخت یا به گردن حقارت رهبران؟ با وجود آن که ربرت میشل از صدور احکامی سخت در مورد این رهبران ابایی ندارد، این گونه تبیینات را رد می‌کند. علل واقعی چنین تحول عامی فقط می‌تواند جنبه فنی و نهادی داشته باشد، یعنی این علل به طبیعت اشیاء آن طور که سازماندهی اجتماعی موجد آن است بستگی دارند. توضیح ربرت میشل در این باره بر دو محور مکمل استوار است:

محور اول منبعث از جامعه‌شناسی سازمانهاست: تجربه دولتها و همچنین تجربه ارتش‌ها که نویسنده بین آنها رابطه‌ای القاء کننده برقرار می‌کند (جالب این است که میشل به فکر چنین مقایسه‌هایی با کلیسا که امروزه طبیعتاً فکر علاتمندان احزاب را به خود جلب می‌کند، نمی‌افتد) نشان می‌دهد که اولاً هیچ نیرویی از جمله حزب نمی‌تواند خود را از داشتن یک سازمان پایدار معاف بدارد، ثانیاً هیچ سازمانی نمی‌تواند از داشتن رؤسایی برای خود چشم‌پوشد. این

ضرورتی استراتژیک است که تشخیص آن از عینیت محض علمی سرچشمه می‌گیرد. اگر یک حزب سیاسی چنین الزامی را نادیده بگیرد، خود را از کارایی و قدرت عمل محروم کرده است. دومین محور توضیح به روانشناسی اجتماعی مربوط می‌شود. در کنار تغییرات اجتناب‌ناپذیری که به دلیل انجام مسؤولیت نصیب رؤسا می‌شود، عوامل «روانشناسی جمعی» نیز موثر می‌افتند. این عوامل عبارتند از: احتیاج مذهبی توده‌ها که به احزاب منتقل می‌شود، جاذبه گروهها، نیروی عادات و خلاصه کلام بی‌تفاوتی نسبی توده‌ها در مورد اعمال مؤثر دموکراسی. نه تنها آمده‌ها آمادگی اشغال جای مناسب خود را ندارند بلکه آرزوی چنین کاری را هم ندارند و یا رغبت حاضرند خود را تسلیم نخبگانی کنند که عهده‌دار مسؤولیت ادارهٔ نهادهای سیاسی می‌شوند.

در پایان این تحلیل توضیحی دربارت میشل در استنتاج نتیجه‌ای منفی که به نظر می‌رسد حاصل منطقی این تحلیل است یعنی گفتن این که: دموکراسی در چنین شرایطی جز سرابی بیش نیست، دچار شک می‌شود. بدین معنا که در عین حال میشل آنقدرها در مورد آینده دموکراسی ناامید نیست و دل در نبردی می‌نهد که به عقیده وی باید پیوسته در بطن نهادها علیه جوشش مدام الیگارشی پدید آید. بدین ترتیب زندگی سازمانی احزاب تحت تأثیر تضادی فروکاستنی و دائمی بین دو گرایش مهم قرار دارد: گرایش به تمرکز قدرت در دست نخبگان متنفذ (الیگارشی) تغییرناپذیر و گرایش به مشارکت همگانی. حتی با علم بر چنین گشایشی در آینده باز هم با خوش بینی سوسیال دموکراتها که فکر می‌کنند با پیروزی سوسیالیسم مسئله به طور خود به خود حل می‌شود فاصلهٔ زیادی داریم، زیرا سوسیالیسم خود عنصر الیگارشی را در بطن خود نهفته دارد.

چنین است بنای بینشی که پنجاه سال پیش در این عبارات عمده تنظیم شد و ترجمه آن به فرانسه در سال ۱۹۱۴ انتشار یافت و برای مدتهای زیادی نایاب بود. چگونگی است که این کتاب در بستر آزمایش‌های زمان تاب مقاومت آورده است یا به عبارت دیگر چگونه می‌توان تأثیر دوبارهٔ آن را توجیه نمود؟ آیا امکان نداشت که تحولات احزاب از یک طرف و توسعه اخیر مطالعات حزبی از طرف دیگر باعث شود تا کتاب میشل جذباتی را که قبلاً به عنوان نمونه واحد در برداشته است، از دست بدهد؟

واقعیت این است که خوانندهٔ امروزی نقایصی را در آن می‌بیند که از چشم خوانندهٔ آن زمان پنهان می‌مانده است. ترقی مطالعات علم سیاست ما را پرتوقع تر گردانده است. نگاهی به

غلظ‌های انشایی بیندازیم، یعنی جملات تکراری که به مذاق ما زائد می‌آیند. کتابهای قبل هم معمولاً از این اشتباه مستثنی نیستند. آنچه ما را آزار می‌دهد لحن اختلاطی است؛ یعنی تأکیدها که به توضیحات جان می‌دهد، شامل ملاحظات ذهنی معمولاً انتقادی در مورد رفتار و انگیزه‌های رهبران نیز می‌شود. به عبارتی میشل اغلب از تحلیل علمی که مورد نظر ما است منحرف شده و به قضاوت اخلاقی می‌پردازد. علی‌رغم آنکه سعی می‌کند واقعیات مورد مشاهده را به مسائل روانشناسی افراد مرتبط نسازد، از پرونده‌سازی علیه این افراد نیز صرف نظر نمی‌کند و این در حالی است که سختگیری او آنقدرها هم اساسی به نظر نمی‌رسد، چنانکه قضاوت وی در مورد رهبران کارگری امریکا چنین بود. خوانندهٔ امروزی کتاب میشل خود را به دلیل محدودیت اطلاعات بی‌سندۀ معذب احساس می‌کند. جز در مورد چند تحلیل پیرامون ترکیب اعضاء، داده‌های آماری بسیار اندک‌اند. چنانکه در مورد امور مالی سازمانها، آمار و وجود ندارد و در مورد اساسنامه‌ها هیچ مطالعه‌ای نشده است، و به عملکرد نهادها و جریان‌کنگره‌های حزبی و اعمال قواعد و بازی‌بیروها در دایره رهبری هم هیچ گونه توجهی نشده است.

اگر روش تحقیق بدینسان خالی از دقت و اطلاعات وسیع به نظر می‌رسد، حوزهٔ مشاهده نیز از محدودیت‌هایی رنج می‌برد که به تاریخ اثر و به تجربه نویسنده مربوط می‌شود. میشل منحصراً احزابی را در نظر می‌گیرد که دسته‌های بزرگی را به خدمت می‌گیرند [احزاب توده‌ای]. در چارچوب یک فضای آرمانی و با تکیه بر تصاویر ایدئولوژیک، وی به نام این اصل (بخش‌انگیزی) که احزاب سوسیالیست جلوهٔ کامل دموکراسی به حساب می‌آیند، فقط به چپ و صرفاً به احزاب کارگری توجه دارد. این محدودیت سیاسی که شکایات لیبرالی یا افراطی را به کلی کنار می‌گذارد با محدودیت جغرافیایی نیز همراه است. به این معنا که مثالهای کتاب حاضر تماماً به فضای سرزمین‌های خیلی کوچکی چون آلمان، هلند، انگلیس و به طور جنبی ایتالیا مربوط می‌شود. از کشورهای دیگر به طور اتفاقی و برای یادآوری یاد شده است. سکوت او در مورد احزاب سیاسی فرانسه بعضاً به دلیل تأخیر فراتسه در ظهور احزاب سازمان‌یافته بوده است. این محدودیت جغرافیایی که برد یک مطالعهٔ مدعی تطبیقی را محدود می‌سازد متضمن یک عیب بزرگ دیگر نیز هست و آن اینکه این کشورها خیلی به هم شبیه‌اند، چنانکه کشورهای یاد شده به استثنای ایتالیا تماماً از کشورهای اروپای شمالی‌اند که از صنعت پیشرفته‌ای برخوردار بوده و پیرو مذهب پروتستان هستند. در حقیقت نظریه میشل تعمیمی است از سوسیال دموکراسی آلمان زمان ویلهلم. از این رو تضمینی وجود ندارد که موضوعاتی که به

عنوان نتیجه طبیعی عملکرد احزاب جدید معرفی شده‌اند چیزی فراتر از نمای یک فرهنگ ملی خاص و بیان عادات زندگی جمعی در آلمان باشد.

اینکه لائری داغ زمانه خویش، یعنی زمان نگارش را بر پیشانی داشته باشد چیزی نیست که موجب تعجب یا شکوه گردد. چنانکه در مورد نویسندگان کتب ذکر شده زیر نیز همین مسئله را ملاحظه می‌کنیم: استروگرسکی^(۱)، جرج سورل^(۲)، ابرت^(۳) به تمامی طنین نظریه‌های نخبه‌گرایی آن زمان و تأثیر اندیشه‌های موسکا^(۴) و پاره‌تو^(۵) را منعکس می‌کنند. در بررسی مسائل و با مراجعه به مباحث نیز به چنین نتیجه‌ای خواهیم رسید: دعوی برنشتین^(۶) و کائوتسکی^(۷) در این دوران خمیرمایه تمام برخوردارهاست؛ در دید وسیعتر، تأثیرات برخوردار میان «اصلاح طلبان» و «انقلابیون» در احزاب سوسیالیست عضو بین‌الملل دوم را بر مطالعات مشاهده می‌کنیم.

این همه حوادث که از ۱۹۱۴ بر تاریخ احزاب و بویژه سرنوشت سوسیالیسم اثر گذاشته‌اند این سؤال را پیش می‌آورد که کتاب ربرت میشل تا چه حد می‌تواند تازگی داشته باشد؟ از آن زمان تاکنون دگرگونی‌های زیادی روی داده است: زوال نسبی بین‌الملل دوم، شکل‌گیری بین‌الملل سوم، پیدایش نوع جدیدی از سازماندهی همراه با احزاب کمونیست، ظهور احزاب فاشیست، عمومیت یافتن نمونه‌ای از حزب با سازماندهی و انضباط بیشتر. در چشم‌انداز درازمدت، سالهای قبل از جنگ جهانی اول جز مقدمه‌ای بر تاریخ احزاب به حساب نمی‌آیند. آیا این تغییرات و بازسازی‌ها خود این نتیجه را بدست نمی‌دهند که امروزه دیگر مطالعات میشل فقط متضمن نوعی جذابیت تاریخی است؟

اگر به چنین نتیجه‌گیری منفی اکتفا کنیم در واقع فایده ماندگار اثر میشل و حتی تازگی آن را که در خلال یک مطالعه متعمق نمایان می‌شود، بجا نیاورده‌ایم. حتی وقایعی که می‌بایست به محکوم کردن این اثر رأی دهند خود به عاملی مساعد تبدیل شدند. اگر این اثر در مورد نکاتی با اطمینان برخوردار کرده است، در عوض در مورد نکاتی دیگر حالتی پیامبرگونه دارد و در عین حال شایسته عنوان «کلاسیک» است. این اثر به روشن شدن وقایع بعدی کمک می‌کند: برای مثال می‌توان به واسطه آن به توضیح عملکرد سوسیال دموکراسی آلمان پرداخت که در آن روزا

1. Ostrogorski
3. A. Berth
5. Pareto
7. Kautsky

2. G. Sorel
4. Mosca
6. Bernstein

لوکزامبورگ علیه سنگینی دستگاه می‌شورد و بی‌امان علیه دیوانسالاری حزب مبارزه می‌کند. همچنین این اثر به درک این مطلب کمک می‌کند که چگونه همین سوسیال دموکراسی در مقابله موثر با پیشرفت ناسیونال سوسیالیسم ناتوان بوده است، زیرا همان قدرت سازمانی و تمرکز مسؤلیت‌ها و ضعف ابتکارات باعث فلج شدن حزب شده بود.

وقایع متعددی، حتی خارج از زمینه مطالعات میشل ثابت کرده‌اند که حق به جانب او بوده است. از جمله در فرانسه استمرار رهبری گمی‌موله^(۱) در رأس S.F.I.O.^(۲) به مدت بیست و سه سال خود نشانگر غیر قابل عزل بودن رهبران است. با ارائه این مثال باز هم ما در داخل خانواده سوسیال دموکراسی که گلیا می‌کردیم چرا میشل آن را به عنوان محدوده صطالعات خود انتخاب کرده، باقی می‌مانیم. از اینرو بحرحل در سازمانی که هنگام نگارش کتاب او در وضعیت یک گروه کوچک بسر می‌برد، یعنی حزب کمونیست نیز نظر او را تایید می‌کند. چگونه می‌توان از عبارت تمرکز دموکراتیک^(۳) موارد زیر را نتیجه نگرفت؟ استقرار دیکتاتوری پرولتاریا آن هم در درجه اول بر مراجع حزب، توسعه دیوانسالاری و تمامی وجوه نظامی که مجموعاً تحت عنوان استالینیسیم از آن نام می‌برند. حزب کمونیست و بین‌الملل سوم نه تنها تحلیل میشل را از ارزش نینداخته‌اند بلکه در حکم تأییدات جدیدی بر نظریه وی بوده‌اند، و تحول آنها که پیش‌بینی آن در سال ۱۹۱۴ غیر ممکن بود بی‌شک خود تأییدی قطعی بر حقانیت گمانه‌های^(۴) میشل محسوب می‌شود. کمونیسم حتی از سوسیال دموکراسی نیز در زمینه گرایش به الیگارشی به مراتب فراتر رفته است و اگر میشل امروز در قید حیات بود کمونیسم را به عنوان الگو انتخاب می‌کرد. لازم است که این کتاب را در کنار تحقیق اخیر آئی کریه‌ژل^(۵) در مورد حزب کمونیست فرانسه که بسیار نافذ و پر از اطلاعات و وسیع است، مطالعه کنیم.

بر عکس، بحرانی که دامنگیر تمام احزاب است و کاهش اعتباری که امروزه با آن مواجه هستند، خود باعث تقویت نظریه میشل می‌گردد. زیرا ایرادی که افکار عمومی به طور مبهم به سازمانهای سیاسی وارد می‌دانند دقیقاً مربوط به این است که حزب در جهت مانع دستگاه خود از ابتکار عمل جلوگیری می‌کند. میل به داشتن آزادی عمل، فراخوان توده‌ها، مشی دیوانسالاری،

1. Guy Mollet

2. Section Francaise de l'Internationale Ouvriere

3. Centralisme Democratique

4. Intuitions

5. Annie Kreiegel

مرجع شمردن مجمع به اصطلاح عمومی [در حزب]، علاقه شدید به خود گردان بودن^(۱) تماماً نتایج غیر مستقیم انحصارطلبی نخبگان در حزب است. نوشته میشل ناخواسته گوشه‌ای از مباحث امروزی ما را در برمی‌گیرد. شاید یک ذهن بدبین در سالهای بعد از بحران مه ۱۹۶۸، نشانی از یک مسئله حل نشده قدیمی یا واگشت‌پذیر را مشاهده کند؛ ولی همیشه این امکان وجود دارد که هماهنگی غربی بین تفکرات یک عالم در ۱۹۱۴ و مشغله‌های ذهنی یک رزمنده حزبی یا شهروند در سال ۱۹۷۱ جلوه‌گر شود.

برهان میشل در مورد تشکیل اشرافیتی که قدرت را در داخل احزابی قبضه می‌کند که خود مدعی انقلابی بودن هستند و رؤیای ایجاد یک جامعه کاملاً برابر را در سر می‌پرورند بر کتاب «طبقه جدید» اثر میاوان جیلان^(۲) تقدم زمانی دارد و تطابق نظریات این دو نویسنده امکان ایجاد یک جامعه فاقد تفاوت‌های طبقاتی را در معرض شک قرار داده است. مشاهدات این دو نویسنده در مورد تعلق اجتماعی اعضای حزب و ملاحظات مشترک آنها در مورد امکانات عضوگیری عناصر انقلابی در خارج از طبقه کارگر (علاوه بر توضیح آنها در مورد علاقه دائمی حزب کمونیست مبنی بر حفظ درصد اندکی از کارگران در تمام سطوح مسؤلیت) در واقع منعکس‌کننده همان بحث مربوط به نقش و جایگاه روشنفکران در تشکیل جبهه تاریخی - انقلابی است که روژه گارودی^(۳) را در مقابل حزب [کمونیست] قرار داد.

وفاق تحقیقات متخصصین با این نظریات هم کمتر از این تکان دهنده نیست و این خود نشان از یک فکر زنده و مجهز به نیرویی بالقوه و حساس نسبت به آینده است. توجه به رهبران احزاب و به غیر قابل عزل بودن آنها به مطالعه بورنهام^(۴) در مورد «عصر مدیران» و به القاء این اندیشه انجامید که لازم است مطالعات تطبیقی در مورد احزاب و مؤسسات صورت گیرد. تمایل به بررسی سازمان درونی تشکیلات سیاسی بدون توجه به جهت‌گیریهای عقیدتی آنها، از بعضی جهات منعکس‌کننده کارهای میشل کروزیه^(۵) در مورد جامعه سیاسی سازمانهاست.

نوشته میشل در نهایت باعث غنای اندیشه در مورد پیش‌های است که در حال حاضر هسته بحث‌های سیاسی از قبیل: وکالت^(۶)، نمایندگی^(۷)، مشارکت، رابطه بین اقلیت فعال و اکثریت خاموش را تشکیل می‌دهند. این چند استناد بیانگر خصوصیت کنونی اثری است که مسائل

1. Autogestion
3. Roger Garaudy
5. M. Crozier
7. Representation

2. M.Djilas
4. Burnham
6. Delegation

مطروحه در آن کمتر از روشی که در آن بکار رفته دچار مرور زمان شده است.

سؤال اساسی که در لابلای این اثر پنهان است، سؤالی است که امروزه از هر زمان دیگر بیشتر تازگی دارد و آن این‌که دموکراسی تا چه حد قابل دوام است؟ اگر احزابی که با صراحت، برقراری دموکراسی یا تکمیل آن را وجهه همت خود قرار می‌دهند و در داخل خود برای حفظ دموکراسی با این همه مشکل روبرو هستند، آیا نباید چنین نتیجه گرفت که تحقق دموکراسی در سطح جامعه سیاسی کلان [ملی] هم بسیار مشکل و حتی غیر ممکن است؟ در این مورد چنانکه گفتیم ربرت میشل از چنین نتیجه‌گیری منفی امتناع می‌ورزد، هر چند که پیامد منطقی برهان وی چیزی جز همین نتیجه‌گیری نخواهد بود. امیدواری وی به این است که عده‌ای از قبول تباهی دموکراسی بدین نحو سر باز نبرند. گرایش به الیگارشی بی‌شک در مان‌پذیر نیست؛ زیرا چیزی است که حتی از میان تلاش‌هایی که برای شکستن آن صورت می‌گیرد نیز سر می‌زند. ولی آیا حصول گرایش مخالف از غیر عملی‌تر نیست؟

این اختلاط بین بدبینی روشنفکرانه و از دست ندادن امیدواری ما را به یاد یکی دیگر از تحلیل‌گران دموکراسی می‌اندازد که میشل نامی از وی نمی‌برد ولی از بعضی جهات با وی هم عقیده است: آلکسی دو توکویل. این سؤال امروزه هنوز هم موضوع بحث است. آیا تنها همین امر که بتوان نیم قرن پس از میشل این سؤال را دوباره در عباراتی نزدیک به عبارات وی مطرح کرد، خود مجوزی بر این باور نیست که گرایش به الیگارشی که میشل به نیکی آن را توضیح داده است در طبیعت اشیاء با گرایش جبران‌کننده‌ای روبرو می‌شود که تا حدی آن را خنثی نموده و به طور تخمینی توازن دموکراسی سیاسی را تضمین می‌کند؟